

بازخوانی پروژه روشنفکری دینی

منبع: سایت صدای ایران، روز جمعه، مورخ: ۹۳/۷/۱۸

گفتگو از: حیدر سمیر کرم

با سلام و عرض تشکر از اینکه وقتی را در جهت پاسخگویی به سئوالات مخاطبین ما دادید. اولین سؤال ما این است که وجه ممیزی روشنفکری دینی با دیگر نحلله های فکری در چیست؟ و به طور کلی روشنفکری در پی چه اهدافی است؟

اگر بخواهم پاسخ شما را بصورت نسبتاً مبسوط بیان کنم، باید اشاره ای داشته باشم به دسته بندی ای که در مقاله خویش تحت عنوان «الاهیات روشنفکری دینی: نسبت سنجی میان تجربه دینی، معرفت دینی و کنش دینی» عرضه کرده ام. همانگونه که در آن مقاله آورده ام، در قلمرو دینداری با پنج گروه روبرو هستیم. اولین گروه سنت گرایان هستند که با دستاوردهای معرفتی جهان جدید و عقلانیت مدرن بر سر مهر نیستند و آن را غیرموجه انگاشته و در اندیشه بازگشت به جهان پیشامدرن و روزگار سپری شده و گذشته از دست رفته اند. مفهوم «حکمت خالده» در نظام معرفتی سنت گرایان متضمن تبیین این مهم است. در آثار سنت گرایان، تاکید بیشتر بر آموزه های فلسفی (فلسفه اشراق و فلسفه صدرایی) و عرفانی موجود در سنت اسلامی است. فریتهوف شوان و سیدحسین نصر از سنت گرایان نامبردار معاصرند. دومین گروه بنیاد گرایان دینی هستند؛ وجه مشترک این جماعت با سنت گرایان در مخالفت با آموزه های جهان جدید است؛ در عین حال تفاوتشان در این است که بنیادگرایان، بر خلاف سنت گرایان، فقط بر معانی تحت الفظی آیات و روایات تاکید دارند و توجهی به سویه های باطنی متن مقدس و سنت دینی ندارند. ایشان بر آنند تا آیات قرآن را از سیاق تاریخی و اجتماعی خود خارج کرده، آنها را به نحو مکانیکی در روزگار کنونی به کار بندند. در این خوانش از اسلام، سویه سیاسی امور پر رنگ است و در تنظیم مناسبات و روابط نقش آفرینی میکند. گروه «القاعده» مصداق بارزی از بنیاد گرایی دینی در دهه های اخیر است. نمونه های اخیرش را می توان در گروه «داعش» در سوریه و عراق فعلی و یا جریان «بوکو حرام» در نیجریه مشاهده کرد.

دسته سوم در قلمرو دینداری، دینداران سنتی اند؛ دیندارانی که با دستاوردهای معرفتی جهان جدید آشنا نیستند و در عین حال آنها را جدی نمی گیرند و در سامان بخشیدن به نحوه زیست و سلوک دینی خویش در روزگار کنونی بدان وقعی نمی نهند. آیت الله بروجردی و آیت الله خویی و مقلدان شان در زمره دینداران سنتی اند. به تعبیر عبدالکریم سروش، می توان این افراد را دیندار معیشت اندیش اُخروی انگاشت؛ با این توضیح که دینداری آیت الله بروجردی و آیت الله خویی از سنخ «معیشت اندیش عالمانه اُخروی» است، و دینداری مقلدانشان از سنخ «معیشت اندیش عامیانه اُخروی».

دسته چهارم، احیاگران دینی هستند؛ دلمشغولی اصلی آنها زدودن معرفت دینی از زواید و خرافات است؛ در عین حال به دفع شبهات نیز همت می گمارند و بر جوانب مغفول دین انگشت تاکید می نهند. احیاگران با اندیشه های جهان جدید چندان آشنا نیستند، در صورت آشنایی نیز در سامان بخشیدن به نظام دینی خویش از آن آموزه ها بهره نمی گیرند و بیش از هر چیز در آنها به چشم شبهاتی می نگرند که باید بدانها پاسخ داد. در میان احیاگران دینی معاصر، می توان از مرحوم سید محمد حسین طباطبایی و مرحوم مطهری نام برد.

دسته پنجم، روشنفکران دینی هستند؛ این گروه دستاوردهای معرفتی جهان جدید را جدی انگاشته و در آنها به دیده عنایت می نگرند. این جماعت به لحاظ معرفت شناختی نسبت به فراورده های علوم نوین و فلسفه جدید گشوده اند و در اندیشه برقراری تناسب و تلائم میان معارف دینی و معارف غیر دینی و بازخوانی انتقادی مؤلفه های گوناگون سنت دینی ذیل آموزه های جهان جدید هستند.

اقای دکتر با توجه به دسته بندی که شما ارائه نمودید به نظر می رسد میان گروه چهارم یعنی احیاگران دینی و روشنفکران دینی نزدیکی بیشتری برقرار است. تنها تفاوت این دودسته در این است که احیاگران دینی بیشتر مباحث شان درون دینی است اما روشنفکران دینی، برون دینی است. شما این موضوع را چگونه تبیین می نمائید؟

چنانکه در می یابم، تفاوت اساسی احیاگران دینی با روشنفکران دینی در این امر است که احیاگران با اندیشه های جهان جدید آشنا نیستند و در صورت آشنایی نیز در نظم و نسق بخشیدن به مجموعه معتقدات خویش از آن آموزه ها بهره نمی گیرند؛ بلکه مسائل جدیدی را که طرح می شود، بیشتر در قالب شبهاتی می بینند که باید بدانها پاسخ داد. آثار مرحوم مطهری از این حیث مثال خوبی است؛ ایشان در حواشی « اصول فلسفه و روش رئالیسم » از همین منظر به نقد آموزه های مارکسیستی همت گمارده است.

از سوی دیگر، به نزد روشنفکران دینی، بر خلاف احیاگران دینی، دستاوردهای معرفتی جهان جدید جدی اند و در آنها باید به دیده عنایت نگریست. همانگونه که در مقاله « الهیات روشنفکری دینی » آورده ام، به اقتضای لاکاتوش فیلسوف علم معاصر، می توان پروژه روشنفکر دینی را بسان « برنامه پژوهشی »¹ ای انگاشت که مانند هر نظریه علمی، در قیاس با نظریه های بدیل، برخی مسائل را به مدد قدرت توجیه کنندگی² خود به نیکی تبیین و توجیه می کند، برخی مسائل را پیش بینی می کند؛ در عین حال برای برخی از امور پاسخ در خوری ندارد. رفته رفته با پدیدار شدن موارد ناقص و مبطل و ایجاد رخنه هایی در نظریه، کمر بند محافظتی³ نظریه از بین می رود و به دور هسته نظریه، کمر بند محافظتی دیگری تنیده می شود. به عنوان مثال، می توان به تعارض میان یافته های بشری و فهم متعارف از متن مقدس اشاره داشت؛ برای رفع این ناسازگاریها می توان کمر بند محافظتی را مرمت کرد و یا احیاناً به صورت بندی نوین آن پرداخت تا نوبت به هسته برسد. یک نظریه می تواند با ننگ داشتن هسته، کمر بند محافظتی نو به دور خویش بتند و خود را بازسازی کند؛ اما اگر افزون بر کمر بند محافظتی، هسته نیز با مخاطرات جدی مواجه شود، به نحوی که نتوان آنرا بازسازی کرد، نظریه فرو می افتد و جای خود را به نظریه بدیل می دهد. بطور خلاصه، پروژه روشنفکری دینی، ناظر به برقراری توازن میان معارف دینی و معارف غیر دینی است؛ فرایندی که حد یقینی ندارد، ایستا و متصلب نیست و در مقابل مسائل جدیدی که طرح می شود و سر بر می آورد، گشوده است.

شاید طبق گفته شما احیاگران دینی مانند علامه طباطبایی و یا شهید مطهری با اندیشه های جدید آشنایی نداشتند و یا دغدغه آنها نبوده است، اما در زمان کنونی میتوان به احیاگرانی دینی چون مرحوم ایت الله منتظری و یا مرحوم قابل و یا محسن کدیور اشاره داشت که به موضوعات جدید توجه دارند و از زاویه دین به بررسی آنها می پردازند؟

بله، مرحوم آیت الله منتظری از منظر فقه به مبحث حقوق بشر پرداختند و با عنایت به مسائلی که جامعه با آن دست و پنجه نرم می کرد، فتاوی فقهی مهم و رهگشایی دادند. همچنین مرحوم قابل در طرح مباحثی چون حجاب و پیشبرد پروژه « شریعت عقلانی ». در عین حال، چنانکه آوردم، دلمشغولی اصلی این دسته از احیاگران دینی زدودن معرفت دینی از زواید و خرافات است. به نزد احیاگرانی چون مطهری،

1. Research program
2. Justificatory power
3. Protective belt

آموزه‌ها و اندیشه‌های جهان جدید، علی‌الاصول در حکم شبهاتی اند که باید بدانها پاسخ گفت؛ اما محسن کدیور، با عنایت به اینکه ۶ سال است در دانشگاه‌های آمریکای شمالی مشغول تدریس و تحقیق است و با فضای آکادمیک و فرهنگی جدید آشناست؛ امور را به نحو دیگری می‌بیند و صورتبندی می‌کند و بیش از هر چیز در مقام مواجهه محققانه و عالمانه با مسائل پیرامونی است.

اگر بخواهیم اجزای پروژه روشنفکری دینی را بازشناسی کنیم، این ساختار از چه مولفه‌هایی تشکیل شده است؟

چنانکه در می‌یابم، در نظام الهیاتی روشنفکری دینی، باید تجربه دینی، معرفت دینی و کنش دینی را از یکدیگر تفکیک کرد. فرآورده تجربه دینی نسبت به تلقی‌های گوناگون از ساحت قدسی لایشرط است و خود منقسم بر دو قسم تجربه دینی گزاره‌ای^۱ و غیر گزاره‌ای^۲ است. معرفت دینی نیز عبارتست از فهم موجه و روشمند از متن مقدس. روش «موازنه متاملانه»^۳ برای رسیدن به این مهم محوریت دارد؛ موضع معرفت شناختی‌ای که متناسب با این نگرش است، «مبناگرایی معتدل»^۴ است. به دیگر سخن، نسبت سنجی میان پاره‌های مختلف معرفت و برقراری توازن میان معارف دینی و معارف بشری از مقومات معرفت شناختی برنامه پژوهشی روشنفکری دینی است

در باب کنش دینی، الهیات روشنفکری دینی، اخلاق را فراتر از فقه می‌نشانند و با تأکید بر روایی اصول اخلاقی جهانشمول و برگرفتن آنها، احکام عبادی را بر صدر می‌نشانند و به توزین احکام فقهی اجتماعی در ترازوی اخلاق و ترجمه فرهنگی آنها همت می‌گمارد. در مقاله «مناسک فقهی و سلوک عرفانی: طر حواره‌ای از عرفان مدرن ۷» این امر را به تفصیل به بحث گذاشته‌ام.

حضرت عالی در بخش سوم (کنش دینی) فرمودید که روشنفکری دینی اخلاق را فراتر از فقه می‌نشانند و از فقه به فقه اجتماعی اشاره داشتید. اگر دقیق بخواهم سئوالم را تبیین نمایم شما در مقالات «الهیات روشنفکری دینی» و «مناسک فقهی و سلوک عرفانی»، فقه عبادات را از فقه معاملات مجزا ساخته و گفته‌اید در بخش اول انسان متعبدانه برخورد می‌کند (فقه عبادات)؛ ولیکن در بخش دوم، فقه معاملات را در ترازوی اخلاق می‌سنجد، سؤال بنده این است که، قسم اول مقدمه قسم دوم است، اگر در قسم اول پذیرش اعمال را بر تأثیر پذیری اخلاقی بدانیم خواهی نخواهی در قسم دوم توزین بودن احکام فقهی اجتماعی در ترازوی اخلاق شکل می‌گیرد، چرا در این صورت بندی به این موضوع که ارتباط فردی با خدا در قسم اول اگر خوب شکل بگیرد بالطبع آن در قسم دوم در ارتباط فرد با اجتماع نیز ارتباط اخلاقی شکل می‌گیرد، کم توجه شده است؟

در مقاله «مناسک فقهی و سلوک عرفانی»، نگفته‌ام که باید با احکام عبادی متعبدانه برخورد کرد؛ بلکه بر اخلاقی بودن آنها تأکید کرده‌ام. برای انجام این مهم، از وظیفه در نظر اول «بهبود خود»^۵ در نظام اخلاقی دیوید راس، فیلسوف اخلاق انگلیسی قرن بیستم، مدد گرفته‌ام. افزون بر این، بر معنابخشی این احکام فقهی عبادی به زندگی تأکید کرده‌ام. در واقع، به روایت من، هم احکام فقهی عبادی در ترازوی اخلاق توزین می‌شوند، هم احکام فقهی اجتماعی. در عین حال، احکام عبادی، سویه فردی پررنگی دارند و معطوف به تنظیم مناسبات و روبرو شخص با خود و مبدا هستی است؛ حال آنکه احکام اجتماعی ناظر به تنظیم مناسبات و روابط با دیگران است. به تعبیر دیگر، هر چند هم احکام عبادی در ترازوی اخلاق توزین می‌شوند، هم احکام اجتماعی؛ اما «ربط اخلاقی»^۶ این دو سنخ احکام با یکدیگر

1. propositional
2. non-propositional
3. Reflective equilibrium
4. Moderate foundationalism
5. Self-improvement
6. Moral relevance

متفاوت است. علی ای حال، برای اندراج آنها در مجموعه معتقدات، گریز و گزیری از توزین آنها در ترازوی اخلاق نیست. احکام عبادی و اجتماعیِ موجه و اخلاقی، برگرفته شده و بکار بسته می شوند.

سوالی که در اینجا پیش می آید این است که در آثار متاخر جریان روشنفکری دینی برای خروج از بن بست دوگانه دین و مدرنیته، می بینیم که به نظریه توزین دین در ترازوی اخلاق پرداخته اند و بیان می دارند که احکام دینی تا جایی مورد قبول است که در ترازوی اخلاقی به سنجش در آیند و اگر مخالفتی با اصول اخلاقی نداشته باشند مورد پذیرش هستند. در این رابطه نظر شما چیست؟

به نظرم، فقه منسلخ از اخلاق ما را به جایی نمی رساند. چه بسا حکمی از نظر فقهی روا و بایسته باشد، اما لزومی ندارد از منظر اخلاقی نیز چنین باشد. معطوف به همین امر، در مقاله «حجاب در ترازوی قرآن»، میان «وجوب فقهی» و «وجوب اخلاقی» تفکیک کردم؛ تفکیکی که رهگشاست. برخی از امور، وجوب فقهی دارند، اما وجوب اخلاقی ندارند و بالعکس. چنانکه در پاسخ به پرسش قبلی آوردم، نو اندیشان دینی در اندیشه بدست دادن قرائت اخلاقی و انسانی از احکام فقهی اند. به نزد ایشان، فقه بریده از اخلاق، راهی به جایی نمی گشاید. در عین حال، تامل در اصناف دینداری نیز در این میان مهم است. سراغ گرفتن از رابطه میان فقه و اخلاق در زمره دلمشغولی های دینداری معرفت اندیش است؛ حال آنکه دینداران معیشت اندیش که قاطبه دینداران را تشکیل می دهند، عموماً در مقولاتی چون دین و فقه و اخلاق از این منظر نظر نمی کنند. آنچه برای دینداران معرفت اندیش اهمیت دارد، برگرفتن معتقداتی است که غیر اخلاقی و غیر انسانی نباشند؛ ایشان از این منظر در سنت و مدرنیته نظر می کنند و به ارزیابی مؤلفه های مختلف آنها همت می گمارند. از اینرو، ایشان نه مفتون هر آنچه‌ای اند که متعلق به جهان مدرن است؛ نه هر آنچه صبغه سنتی دارد. به نزد دینداران معرفت اندیش، نهایتاً آنچه محصول و فرآورده روش «موازنه متاملانه» است و موجه و انسانی و اخلاقی، باید برگرفت و آنچه از این دایره بیرون می ماند، باید فرو نهاد.

در رابطه با این موضوع فکر می کنیم در بعضی امور اگر قائل باشیم که اخلاق و دین با یکدیگر تضاد دارند باید اول روشن کنیم که مرز میان فقه و اخلاق و حقوق کجاست؟ آیا دین فقط فقه است؟ آیا حقوق بشر که گاه با دین تعارض دارد را از جنبه حقوقی مدنظر قرار داریم یا اخلاقی؟

فقه متضمن استنباط احکام شریعت است؛ احکامی که باید توسط فرد مکلف در مقام عمل بکار بسته شود. علاوه بر این، هر چند حقوق و اخلاق دو دیسپلین هنجاری^۱ هستند، اما احکام حقوقی ضمانت اجرایی دارند، حال آنکه احکام اخلاقی چنین ضمانتی لزوماً ندارند. اگر کسی از قوانین حقوقی سر باز بزند او را مجازات می کنند؛ مثلاً اگر دزدی کند. اما احکام اخلاقی، ضمانت اجرایی ندارند؛ یعنی اگر کسی دروغ بگوید، او را زندانی نمی کنند. حقوق، کف مناسبات اخلاقی است؛ در واقع آنچه لازم است رعایت گردد تا نظم جامعه بهم نریزد، در جهان جدید، در قانون گنجانده شده است، بیش از آن به علم اخلاق سپرده شده است. فقه نیز دیسپلینی هنجاری و باید-محور است و مشتمل بر امر و نهی؛ امر و نهی که در متون دینی آمده و احکام اجتماعی آن (باب معاملات)، بر خلاف احکام فردی (باب عبادات) در قانون موجود ریزش کرده است. مثلاً اگر کسی روزه نگیرد و یا نماز نخواند و یا حج نرود زندانی نمی شود، اما اگر از اجرای قانون ارت سر باز بزند و یا «غش در معامله» کند و یا به کسی آسیب جسمی جدی وارد کند، تحت تعقیب حقوقی قرار خواهد گرفت.

پس، فقه، اخلاق و حقوق، دیسپلین های هنجاری و باید محور هستند، با این تفاوت که احکام اخلاقی فاقد ضمانت اجرایی هستند. در میان احکام فقهی نیز، بخشی که در قانون گنجانده شده، ضمانت اجرایی دارد. در این میان نواندیشی دو کار می کند؛ قوانین موجود را در ترازوی اخلاق قرار می دهد و از عادلانه بودن و یا نبودن آنها سراغ می گیرد و نتایج تبعات و تاملات خود را با دیگران در میان می نهد. همچنین، احکام فقهی ای را که در قوانین موجود گنجانده نشده، ارزیابی کرده و به بازخوانی مبادی و مبانی انسان شناختی، الاهیاتی و معرفت شناختی آنها همت می گمارد. اینچنین می توان به نسبت سنجی میان این احکام و آموزه های حقوق بشری همت گمارد.

اگر اینگونه باشد بهتر است بگوئیم فقه در ترازوی اخلاق ونه دین، چون دین فربه تر از فقه است و فقه قسمتی از دین است

رابطه دین و اخلاق منحصر به احکام فقهی نمی شود؛ در واقع رابطه میان فقه و اخلاق اخص از رابطه دین و اخلاق است. از مفروضات فلسفی و الاهیاتی که در فهم متن مقدس نقشی ضروری دارد، اتخاذ رای درباره رابطه میان دین و اخلاق است. به تعبیر دیگر، تا کسی تلقی منقّحی از اصناف روابط میان دین و اخلاق نداشته باشد و از منظر دلالت شناختی، وجود شناختی، معرفت شناختی، روانشناختی... به این رابطه نیندیشیده باشد، نمی تواند فهم روشمند و سازواری از متن مقدس بدست دهد. در این باب می توان دست کم سه موضع را از یکدیگر تفکیک کرد و باز شناخت: «نظریه حداکثری فرمان الهی»^۱، «نظریه حداقلی فرمان الهی»^۲ و «نظریه استقلال اخلاق از دین». هر یک از این سه نظریه، قائلان و منتقدان خود را دارد.

خود حضرت تعالی به عنوان یک روشنفکر دینی به کدام یک از این نظرات معتقد هستید؟

چنان که در سلسله مقالات حجاب به تفصیل نوشته ام، در نسبت سنجی میان دین و اخلاق به «نظریه حداقلی فرمان الهی» باور دارم. مطابق با این نظریه، اخلاق به لحاظ دلالت شناسی و وجود شناختی مستقل از دین است. علاوه بر این، از منظر معرفت شناسی، برای احراز داوری های اخلاقی موجه، باید از تلائم میان شهودهای اخلاقی عرفی و فهم روشمند از متن مقدس سراغ گرفت. در سیاق هایی که فهم روشمند از متن مقدس، بر روایی اخلاقی فعلی دلالت می کند، هم چنین شهودهای اخلاقی عرفی نیز بر روایی آن حکم می کنند. انجام آن کار موجه است و بالعکس؛ یعنی اگر فهم روشمند از متن مقدس و شهودهای اخلاقی عرفی بر ناروایی انجام کنشی حکم کنند، فرو نهادن آن اخلاقا موجه است. علاوه بر این اگر تخالف و تضادی میان شهودهای اخلاقی عرفی و فهم روشمند از متن مقدس در سیاقی سر بر آورد، باید به مدد روش های مختلف از جمله تفکیک میان ذاتیات و عرضیات دین، تصحیح و تنقیح انتظار از دین... به حل تعارض و احراز داوری اخلاقی موجه همت گمارد.

به نظر شما با توجه به این نوع رویکرد جریان روشنفکری دینی، این پروژه پژوهشی چه افقی را در مسیر خویش می بیند؟ آیا این جریان به بن بست رسیده است یا نیاز به بازنگری دارد؟ برخی از روزنامه نگاران نیز در ماه های اخیر بر این طبل کوبیده و ظهور پدیده بنیادگرایی و فی المثل گروه داعش را تحت تاثیر این جریان دانسته اند. نظر شما در این زمینه چیست؟

1. Strong Divine Command Theory
2. Weak Divine Command Theory

تصور نمی‌کنم این پروژه به بن بست رسیده است؛ نفس این گفتگوها، نقدها و همدلی‌های بسیاری که با این پروژه می‌شود، به نظر من خبر از اهمیت و زنده بودن و مؤثر واقع شدن این پروژه می‌دهد: «بیهوده سخن بدین درازی نبود». سرّ آنهم وضعیت فرهنگی‌ای است که در آن به سر می‌بریم؛ جامعه کنونی ما دوران گذار را طی می‌کند، نه کاملاً سنتی است و نه کاملاً مدرن. طبیعی است که در این وضعیت، پروژه بازخوانی انتقادی سنت از اهمیت زیادی برخوردار باشد؛ فارغ از اینکه عمر و یا زید حاملان این پروژه باشند. از اینرو، تا اطلاع ثانوی، هنگامیکه این دوران سپری شود، این پروژه در کشور ما جدی است و مخاطب دارد و علی‌الاصول رهگشاست. چنانکه در می‌یابم، مهمترین بخش از پروژه اصلاح و رفرم سنت در جامعه‌ای با مختصات فرهنگی جامعه کنونی ما، عبارتست از رفرم دینی و پالایش و پیرایش سنت دینی با عنایت به آموزه‌های جهان جدید. نواندیشان و روشنفکران دینی که هم با مؤلفه‌های مختلف سنت آشنایی خوبی دارند و هم با جهان جدید و در عین حال ملتمز به بکار بستن شیوه «موازنه متاملانه» اند؛ بیش از دیگران می‌توانند در این میان نقش آفرینی کنند. سرّ پاره‌ای حملات عنیف و بعضاً غریب نیز همین امر است. چند وقت پیش در مصاحبه‌ای محمد قوچانی گفته بود که ایده‌ها و آراء گروه‌های یینادگرایی مثل داعش و القاعده متأثر از روشنفکران و روشنفکران دینی است. با خواندن مصاحبه، به یاد این شعر مولانا افتادم: «از قیاسش خنده آمد خلق را»؛ دانستم که کفگیر به ته دیگ خورده و چیزی در چنجه نمانده و لابد برای فرو کوفتن رقیب، قرار است از هر امر بی‌ربط و ناروایی نیز بهره گرفته شود، از اینرو چنین قیاس‌های مع الفارق و از بیخ و بن باطلی در دستور کار روزنامه نگار با سابقه و خوش قلمی قرار گرفته که روزگاری بر مشی دیگری حرکت می‌کرد و مطالبی از لون دیگری می‌نوشت و بر جاده حریت و انصاف و عدالت حرکت می‌کرد. مع الاسف کارنامه چند سال اخیر وی عبرت آموز و تاسف برانگیز است. سردبیر نشریه «مهرنامه»، باهوش‌تر و فاضل‌تر از آن است که به چنین سخنان سطحی و نازلی باور داشته باشد. می‌شود فهمید که با انگیزه‌های غیر معرفتی سیاسی و برای خوش آمدن فلانی و بهمانی، چنین تحلیل‌هایی عرضه می‌شود. اما، نواندیشان دینی دل قوی داشته و اعتنایی به این حملات و جفاکاری‌ها نمی‌کنند و کار و پروژه خود را پی می‌گیرند و پیش می‌برند، که:

هین تو کار خویش کن ای ارجمند زود، کایشان ریش خود بر می‌کنند